اعوذ بالله من الشيطان الرجيم

بسم­الله الرحمن الرحيم

الحمدلله ربّ العالمين و صلّی الله علی سيدنا رسول­الله و آله الطيبين الطاهرين المعصومين و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعين اللهم وفقنا و جميع المشتغلين و ارحمنا برحمتک يا ارحم الرحيم.

اصل بحث رسيد به مسأله­ای متنی که نقل به معناست يا نقل به مضمون است ديگر يک مقدار باز طبق قاعده از بحث خارج شديم در اين مسأله خب مسأله­ای که در فقه ما خيلی جای توجه داشت اين بود که گاهی اوقات روايات ما يک مضمونی داشتند يک متنی داشتند، اما وقتی به فتوی منتقل شد در انتقال به فتوی جور ديگری منتقل شد و اين متن تأثيرگذار بود، آنچه که الآن حالا مثلاً يک مثال البته مثال­های بعد خواهم عرض کردم فرض کن همين روايت که به اسم قاعده طهارت الآن معروف است که کل شئ طاهر حتی تعلم انه نجس ما به اين متن در فتاوی داريم اما به اين متن در روايات نداريم کل شئ طاهر، الآن نگاه کن در مقنع شيخ صدوق به عنوان روی عن الصادق آورده کل شئ طاهر و اين را هم نمی­دانيم حالا ايشان از کجا اين متن را نقل کردند آنچه که ما الآن به صورت مسند داريم با سند و مدرک داريم روايت عمار ساباطی است حالا خود عمار هم مشکلات داشت که سابقاً گفتيم آن کل شئ نظيف دارد، حتی تعلم انه قذر، فاذا علمت انه قدر فقد قذر، اين متن اين جوری است کل شئ طاهر نيست حالا در بياوريد در جامع الاحاديث هم،

س: قبلش اين جوری است و روی انه لا بأس فی خرء ما طاب بوله و لا تصلی فی ثوب اصابه فلان تا و لابأس دم سمک، اين تا اين­جا می­رسد

ج: انشاءالله اگر تعالی اگر خدای متعال به نظرم اين را من يک وقتی در همين بحث­های متن متعرض شدم اين منفردات شيخ طوسی است شيخ طوسی در کتاب تهذيب حدود يک صفحه از کتاب عمار می­آورد و روی و روی

س: روايت مقنع بود

ج: بلی

س: روايت منع بود خواندم

ج: نه شبيه اين را شيخ طوسی دارد در عبارت روايت عمار ساباطی

س: آن و روی و روی بلی بلی

ج: و قال و قال اين طوری مرحوم شيخ طوسی از عمار ساباطی دارد آن­هم حدود يک صفحه اين متن را گفتيم خيلی قابل توجه است چون نشان می­دهد کتاب عمار در اصل به چه شکلی بوده اصلی، چون الآن ما يک مشکلی ما که داريم رو متن تأکيد می­کنيم کتاب­های اصلی دست ما نيست اگر کتاب­های اصلی و ترکيبش در اختيار ما باشد فهم ما و تصميم­گيری ما عوض می­شود شکل کار عوض می­شود ما در اين جهت از کتاب عمار چيزی که الآن البته يک جای ديگر هم داريم حالا آنی که نسبتاً به درد خور داريم اين از کتاب شيخ طوسی تهذيب حدود يک صفحه يا چيزی کمتر، همان جلد يک،

س: در بحث عمار خوانديم، و روی و روی

ج: بلی اين خيلی تأثيرگذار است اما اين متنی که در مقنعه هست اين معلوم است که ايشان جمع کرده، حالا اين تأثير جمع ايشان تأثيرگذار هست اما مثل کتاب عمار نيست ايشان تأثير خاص خودش را دارد

س: بعد هم اين­که روی اين­جا سر مطلب نيست قبل تر است پنج شش مطلب قبل­ تر است

ج: بلی اشکال ندارد، اما در کتاب جامع الاحاديث به عنوان روی دارد حالا ايشان اين طور دارد بخوان روی­ ها را،

س: اولش اين جوری است از صفحه 14 شروع می­شود و روی انه لابأس بخرء ما طاب بوله و لاتصل فی ثوب

ج: و بولِه

س: و بوله، و لاتصل فی ثوب اصابه

2: 4

دجاج و

3: 4

فی الماء ثم خرجت فمشت علی السياق همين طور فروع می­آيد سه­تا فرع ديگر هم گفته می­شود خون ماهی است و اذا اصاب عمامتک بعد و دارد که و کل شئ طاهر الا ما علِمت يا علَمت انه قذر

ج: علِمت انه قذر

س: بلی

ج: ديگر

س: بعد بعدش ادامه­اش اين است و قال اميرالمؤمنين عليه­السلام لبن الجارية و حولها يغسلان من الثوب

ج: البته راجع به اين کلمه يغسلان من الثوب يک بحث ديگری دارد که آيا اين معنايش نجاست شير است بچه پسر و دختر است يک بحثی دارد که يک دفعه می­گويي خود اين شئ شسته می­شود اين نجاست نمی­رساند يک دفعه می­گويد اغسل الثوب اين هم در بحث متن تأثيرگذار است حالا چون نمی­خواهم فعلاً واردی، يک جايي هم هست که آقای خويي به همين نکته تمسک می­کند يعنی اگر گفت اغسل ثوبک من لبن الجاريه معنايش اين است که لباس نجس شده اما اگر گفت يغسل اللبن لبن الجاريه معنايش اين نيست که يعنی لبن را از روی لباس بردار، يغسل اللبن غير از اغسل ثوبک من اللبن اين دوتا با همديگر فرق می­کند حالا اين هم مگر يک وقتی حال بکنيم باز جداگانه متعرضش بشويم فرقی بين اين دوتا يغسل يک جايي هست که کلمه، اين کلمه آمده که آقای خويي می­گويد اين­جا معنايش اين است اين را انشاءالله باز در جای ديگر، ببينيد

س:

47: 5

ج: يغسل يعنی يزال چون غسل خودش درش ولو ماده آب خوابيده درش معنای ماده ازاله هم هست، غسل در لغت فارسی می­گوييم شست اين ننگ را شست، شست يعنی از بين برد، لذا گاهی می­گويند يغسل به معنای يزال است اصلاً به معنای ازاله است، اين هم يک بحثی باز دارد که حقيقت يغسل چه است؟

س: مرحوم اردبيلی هم در بحث شستن هم می­گويد اگر ازاله صورت بگيرد کفايت می­کند

ج: خب اين­­ها همه­شان قائل اند که فقط در بول چون تعبد است

س: لازم نيست حتماً به آن صورت

20: 6

از بين برود

ج: بلی خب اين داريم ما بعض روايات بساق و اين­ها داريم صدوق هم نقل کرده بلی حالا آن بحث فقهی­اش است، نه الآن بحثی که ما الآن داريم روی متن است کلمه متن، يک دفعه می­گويد يغسل اين، يک دفعه می­گويد اغسل ثوبک من اللبن اگر اغسل ثوبک گفت اين را حالا نمی­دانم آقای خويي در کجا در همين کتاب­هايشان يک جايي دارند به نظرم در جلاله باشد به نظرم در جلاله نگاه کنيد بين اين دوتا تعبير فرق می­گذارند که اگر اين باشد معنايش نجاست است آن باشد حالا اين باشد يک وقت ديگر باز حالا،

س: متن شبيه اين در فقيه همان روايت امام صادق است قال الصادق جعفر ابن محمد عليهما السلام کل ماء طاهر الا ما علمت انه قذر، که عين لفظ آن­جاست فقط ماء شده، صدوق را عرض می­کنم در هدايه­اش اين است، در

ج: کل ماء طاهر اين در کتاب کافی هم آمده کل ماء طاهر داريم

س: صدوق را عرض می­کنم

ج: بلی کل ماء طاهر داريم سندش هم بد نيست ولو به نظرم شايد سکونی باشد کل ماء طاهر که حالا آيا واقعاً اين کلمه کل ماء طاهر مثلاً ماء را مَی نوشته بود که الف مقصوره باشد، ديگران شئ خواندند اين ماء، شئ خوانده شده اشتباه شده و الا کل شئ طاهر در روايت نداريم اين در سند دارد کل ماء طاهر سند دارد

س: اينی هم که فرموديد در مستدرک اين عبارت مقنع عبارت اولی مال مقنع را به صورت يکدانه چيز آورده مثلاً الصدوق فی المقنع و کل شئ طاهر حتی تعلم انه قذر،

ج: اما به نظرم در جامع الاحاديث روی هم بهش اضافه کرده

س: اين­جا در مستدرک روی ندارد در خود چيز هم روی ندارد در جامع الاحاديث

ج: به نظرم در جامع الاحاديث روی را نقل کرده

س: آن راجع به کل ماء متعدد است

ج: نه کل ماء طاهر اين،

س: الکافی دو سه جورش را هم آورده الماء کله طاهر حتی يعلم انه قذر، بعد کل ماء، الماء يطهر آن را هم که دارد

ج: اين مال روايت سکونی است يطهر و لايطهر، يطهِر و لايطهَر، حالا قرائتهای مختلف دارد

س: اولی سکونی است ولی اين­های ديگر نه،

ج: اين يطهِر و لايطهر هم به نظرم سکونی است

س: آن است اين يکی نه

ج: بلی آن سکونی است

س: اين يکی نه، الماء کله طاهر ندارد

ج: نه کل ماء طاهر احتمال نه آن هم نه نيست نه، کل ماء طاهر داريم حالا آيا اين ماء جوری بوده که شئ بوده کل شئ طاهر خوانده آن آقا، چون کل شئ طاهر نداريم الا در اين مرسل صدوق در کتاب مقنع کل شئ طاهر نداريم اصلاً اينی که اين­جا داريم کل ماء داريم، کل ماء حالا اين آن بوده اشتباه شده در کتابت، چون اين­ها بر می­گردد به بحث متن ايضاً، ببينيد در بحث متن به طور کلی چون اين را آخر نتيجه گيری می­کنيم يکی بحث ثبوت متن است يکی بحث الفاظ متن است، يکی بحث مدلول آن کلام است و آثاری را که در فقه برايش مترتب می­شود و در اين­جا ديگر مقاصد ثانويه و ثالثه­ای هم مطرح می­شود اين­که الآن کل شئ طاهر الآن نداريم به اين عنوان نداريم،

س: در بحث ثبوتش

ج: الآن نداريم در اين روايات نداريم، اما کل شئ نظيف داريم اين هم منحصر در روايت عمار ساباطی است فکر می­کنم شايد کلينی هم آورده اما به نظرم انفراد شيخ طوسی است شيخ طوسی منفرداً آورده، کل شئ نظيف حتی تعلم انه قذر نظيف به معنای پاکيزه، هر چيزی پاکيزه است قذر هم به معنای آلوده، اما الآن اين را ما تبديل کرديم کل شئ طاهر حتی تعلم انه نجس به جای قذر را برداشتيم بعد اضافه بر او در کتاب صدوق تا همين­جا آمده در متنی که در کتاب عمار ساباطی از همين نوادرالحکمه هم هست، از همين سند فتحيه است اين روايت از سند فتحيه در نوادرالحکمه است، از همين نسخه مشهور کتاب عمار است به نظرم منفرد شيخ طوسی باشد کس ديگر نياورده،

س: در تهذيب آورده،

ج: همان ديگر منفرد شيخ است

س: کل شئ نظيف حتی تعلم انه قذر

ج: نظيف و قذر آورده طاهر نداريم، بعدش هم فاذا علمت انه قذر فقد قذر اين دارد اين را، اين ذيل را هم در صدوق باز نياورده،

س: فاذا علمت فقد قذر

ج: نه اذا علمت انه قذر ندارد

س: همين ديگر ادامه همان را دارد ديگر

ج: فاذا علمت،

س: نظيف حتی تعلم انه قذر فاذا علمت فقد قذر و مالم تعلم فليس عليک،

ج: اين روايت يک ذيلی هم دارد که اين، آن وقت به اين روايت حتی اخباری­ها چون صاحب کفايه هم به همين روايت کل شئ اعتقاد دارد که اين اصول دلالت بر اجزاء می­کند آقای خويي هم قبول نمی­کند که اجزاء درش باشد، به قاعده طهارت قبول نمی­کند صاحب حدائق قبول می­کند به خاطر ذيل، می­گويد از اين ذيل معلوم می­شود تا علم ندارد قذارت ندارد،

س: مالم، فليس عليک

ج: نه اصلاً فاذا علمت فقد قذر، حالا قذُر است به نظرم حالا شما قذِر خوانديد يعنی فعل است فعل مثل شرف، مثل شرف اين تبديل به قذر می­شود آن وقت دقت کنيد آن نکته اساسی اين است، آنچه که در متن روايت فعلاً روايت داريم کل شئ نظيف حتی تعلم انه قذر، انصافاً نظيف يک معنای عرفی است به معنای پاکيزه و قذر هم به معنای آلوده و اين دوتا تعبير، غير از شيخ طوسی به نظرم ندارد، منحصر در شيخ طوسی است در تهذيب آن هم از نوادرالحکمه است ديگر محمد ابن احمد نيست؟

س: چرا، الآن سندش را می­خواهيد بخوانم، محمد ابن احمد ابن يحيي عن احمد ابن يحيي عن احمد ابن الحسن ابن علی ابن فضال عن عمرو ابن سعيد عن مصدق ابن صدقه عن عمار ساباطی،

ج: بلی فتحيه اند ديگر همه­شان فتحيه، محمد ابن احمد ابن يحيي يکی ديگر هم خوانديد نه ديگر دنبال ندارد ديگر،

س: نه ديگر،

ج: محمد ابن احمد ابن يحيي

س: عن احمد ابن الحسن

ج: عن احمد ابن الحسن، عن مصدق ابن صدقه عن عمرو ابن سعيد

س: عمرو ابن سعيد

ج: عن مصدق ابن صدقه عن عمار ساباطی آن سه نفر اخير که مدائنی هم هستند ساباطی اند هرسه­شان مصدق و عمرو ابن سعيد، احمد ابن حسن هم که کوفی است، و هر چهارتايشان هم فتحی اند و شواهد عرض کرديم نشان می­دهد که اين نسخه همان نسخه مشهور کتاب عمار است يعنی اگر کتاب عمار را بخواهيم

س: از اول روايت هم همان قذر را آورده خيلی مفصل هم هست يعنی سئل عن الکوز او الاناء يکون قذراً، اصلاً بحث طاهر واژه­اش يک مقداری گويا همان عجمه­ای که می­گفتند در عمار ساباطی است بعيد نيست از اين باشد يعنی طاهر را تعبير به

28: 13

کرده

ج: خلاف ظاهر است، کوز هم ممکن است مراد قذر باشد يعنی آلوده اين همان­جايي است که من گفتم حدود يک صفحه است، حدود يک صفحه است،

س: معلوم است کوز او الاناء،

ج: اين حدود يک صفحه متن کتاب عمار است اين ارزش دارد اين متن کتاب عمار است و اين نشان می­دهد که مجموعه فتاوایي که اين­جا آمده سؤالات خود عمار نيست چون مثلاً سئل يعنی از روايات ديگر ورداشته آورده از جای ديگر اضافه کرده، سئل بلی بخوانيد شما متن را،

س: عن ابی عبدالله قال سئل عن الکوز او الاناء يکون قذراً کيف يغسل و کم مرّة يغسل

ج: قال ثلاث مرات،

س: قال ثلاث مرات يصب فيه الماء فيحرک فيه ثم يفرق

ج: اين را هم فتوی ندادند اصحاب، آقای سيستانی وقتی فتوی می­داد مثلی که برگشت،

س:

21: 14

ج: بلی خيلی هم ما با ايشان بحث می­کرديم، می­گفتيم آقا اين روايت شاذ است می­گفت نه اين مشکل ندارد عمل بشود، ايشان می­گفت تعبداً سه بار بايد بشوريم،

س: ظرف را

ج: ظرف، اناء را، خصوص اناء را می­گفت

س:

36: 14

ج: مستحب می­دانند نه اغلب ايشان هم تعجب می­کرد گفتيم آقا شهيدثانی تصريح دارد به استحباب شهيدثانی هم تصريح به استحباب دارد، بياوريد شما نگاه کنيد تصريح به استحباب دارد چون منفرد متن اوست، مضافاً به اين­که اين اصلاً روشن نيست که اين چه است اصلاً حالا اين شرح حديثی و فقهی­اش باشد جداگانه بلی، اين احتمالاً فتوای فتحيه بوده چون اين مسأله فقهی­اش که احتياج دارد آراء سنی و غير سنی را هم متعرض بشويم تا ببينيم اصلاً تاريخ مسأله چه بوده؟

س: شايد آن­ها استحباب نداشته باشد برايشان

ج: احتمال هم دارد که حتی استحباب هم نداشته باشد

س: استحبابش هم روايت،

ج: روايت چون عمل به روايت کردند استحباب قائل هستند، خب آقا بخوانيد اين را ديگر طولانی است پس باشد اين،

س: لازمش قذُر است، فعلش قذُر يقذر است لازم

ج: من هم اين طور

س: ندارد آن موقع آخر گاهی دو جور هم چيز می­شود،

س: متعدی­اش

س: آخر گاهی دو جور هم چيز می­شود

س: بلی متعدی­اش قذَر است مثل قذِرت الشئ

س: همان قذُر پس درست است

ج: من قذُر در ذهنم بود،

س: قذُر، قذِر بخوانی متعدی می­شود

ج: بلی قذُر من در ذهنم الی الآن هم، من خواندم چندبار هم خواندم همين امشب، هميشه در ذهنم فاذا علمت فقد قذر، اين نه مشکل سر اين نيست انصافاً اگر ما باشيم و مگر بگوييم همان نکته­ای که عمار عجمه داشته نمی­دانم عربی بد ترجمه کرده بعد معنی کرده اگر دليل ما در باب اصالة الطهاره منحصر به اين باشد همه کلمه نظيف هم کلمه قذر عرفاً به موضوعات خارجی می­خورد به شبهات حکميه نمی­خورد، مثلاً ما در يک گوشتی شک کرديم که اساساً اين طاهر هست يا نه؟ اصالة الطهاره می­گويند جاری می­شود در شبهات حکميه کليه هم می­گويند اصالة الطهاره جاری می­شود مشهور اين است الآن فتوی بر اين است، اگر تعبير ما نظيف و قذر باشد انصافاً هم نظيف به معنای پاکيزه است قذر هم به معنای آلوده، اين به شبهات موضوعيه می­خورد مثل عبای تو، قباء، فرش، موکت، کل شئ نظيف به اين می­خورد يعنی انصافاً کلمه کل شئ نظيف انسجامش بيشتر به موضوعات خارجی است شامل شبهات حکميه کليه نمی­شود انصافاً به خلاف کل شئ طاهر حتی تعلم انه قذر، من اين مثال را برای اين­ زدم که اين روايتی که داريم متن مأثوری که داريم عنوان قذر و نظيف است درش، اما آنی که در متون فقهی آمده نجس و طاهر است و اين دوتا، آن وقت کل شئ طاهر شامل شبهات حکميه هم می­شود دقت کرديد،

س: لذا تمسک کردند بر آن پنير و نمی­دانم موارد شبهه­ناک

ج: آن­ها تمام شبهات موضوعيه است

س: در روايت

ج: اصلاً ما روايت در شبهات حکميه در اصالة الحل آن اصالة الحل هم هست آن اصالة الطهار نيست در اصالة الطهاره فقط همين يک حديث است، و آن هم فقط از طريق عمار ساباطی و آن­هم فقط از کتاب نوادرالحکمه و آن هم فقط از طريق شيخ طوسی،

س: اين اصالة الطهاره خيلی اصل پر برکت است

ج: اصل پر برکتی هم هست، دقت کرديد آقا اين­ها همه فقط اندر فقط حالا يک بحثش راجع به ثبوت متن و تاريخش و به اصطلاح سندش و مصدرش و اين­هاست، خب آن­ها هيچی، بحثی که ما امشب بيشتر روش نظر داريم يک بحثی را کرديم که گاهی اوقات در انتقال از نص به فتوی يک نوع اختلاف پيدا می­شود اين کاری که الآن، يعنی در اين­جا اگر ما باشيم بگوييم آقا دليل ما، اگر بگوييم دليل روايت مقنع است کل شئ طاهر دارد، در عبارت مقنع کل شئ طاهر، در کتاب کافی کل ماء طاهر دارد نه شئ، ماء دارد، اصلاً کل شئ نداريم، کل شئ طاهر در هيچ يکی از اين کتب نداريم، منحصر در مقنع است، مقنع هم چون اولش روی گفته بعد سه چهارتا مطلب آورده اين را هم جزء روايت گرفتند و الا در مقنع اولش روی است، بقيه­اش ديگر روی ندارد،

س: کلام خود صدوق است

ج: ممکن است کلام خود صدوق باشد البته خب ما می­دانيم صدوق انصافاً در مقام فتوی تصرف نمی­کرده اين را می­دانيم مگر بگوييم چون اين­جا از روی جدايش کرده يک مقدار تصرف کرده چون عرض کرديم جای که صدوق بخواهد در متن روايت تصرف بکند از روايت بودن خارجش می­کند به شکل فتوای خودش در می­آورد ديگر به صورت روايت نيست مگر بگوييم شيخ صدوق اين کار را کرده، پس بنابراين اصل مطلب در حقيقت اين مطلب بود:

که ما در مورد متن با يک مشکلی که رو به رو می­شويم که اين مشکل بايد به يک نحوی، آن وقت اين مطلب را اگر ما يک توسعه­ای بدهيم و از اين مشکل اين مرحله­ای که الآن اين­جا گفتيم يک توسعه بدهيم يک طرحی جديدی را گفت طرح نو در اندازيم، يک طرحی، فلک را سقف، فلک يعنی همين چيزهايي که حاکم بر حوزه­های ما هست: فلک را سقف بشکافيم و طرح نو در اندازيم، اگر اين بشود ما می­توانيم يک راهی ديگری را هم شروع بکنيم اصولاً فرق بگذاريم بين متون دينی يا متون اسلامی، يا متون فقهی و بين فرهنگ دينی و فرهنگ اسلامی، متون را همان آيات و روايات بدانيم کلمات رسول الله بدانيم و فرهنگ را مجموعه­ای است که در دنيای اسلام به اين عنوان جا افتاده اين را ما فرهنگ بگيريم يا فرهنگ دينی يا فرهنگ فقهی، يا فرهنگ اسلامی و آنچه که در بين شيعه جا افتاده به عنوان فرهنگ مذهبی ما بياييم بگوييم که آنچه که ما الآن در فقه باش برخورد می­کنيم در حقيقت دو جور است يکی فرهنگ، آن وقت روی متن و تعبيرها و ادبيات اين دوتا کار بشود يکی متون دينی است متون اسلامی است که قرآن و سنت رسول الله است و اين دوتا يا به صورت فريضه هستند يا سنت هستند، و اين­ها را هم مرزبندی بکنيم مرز فريضه و سنت و طبعاً هم يک مواردی مشکوک می­شود که مثل تکبيرة الاحرام جزو فريضه است يا جزو سنت است؟ و يک مقدارش هم جزو فرهنگ دينی بگيريم يا فرهنگ مذهبی يا فرهنگ فقهی به عنوان فرهنگ حسابش بکنيم،

س: مثل سيره متشرعه

ج: مثلاً، ببينيد مثلاً ما الآن مثال­های واضح بزنيم استحسان را استحسان که تصادفاً به نظر من شافعی قبول داشته ابوحنيفه قبول نداشته با اين­که ابوحنيفه اهل قياس هم هست خيلی عجيب است استحسان که ريشه­هايش به قرن اول بر می­گرده در اصطلاح فقهای اهل سنت اين است يک مطلبی بين جامعه اسلامی جا بيفتد يا سيره متشرعه به تعبير شما، ليکن وقتی بخواهيم با شواهد مذهبی درست کنيم، درست نشود اما بين مردم جا افتاده، مثال بارز اين در زمان سابق، در آن زمان، مثال بارز اين، مسأله اين حمامی بود کوز الحمامی به قول همين کتاب

س: مکاسب

ج: مکاسب، اين­ها می­رفتند حمام فرض کنيد يک درهم در آن کوزه حمامی می­انداختند خب اين شايع بود مسلمان­ها همه انجام می­دادند امر رايجی بود شايع بود البته حمام در دنيای اسلام يعنی در مدينه از زمان عمر شروع شد ايران داشتند از ايران در زمان عمر آمد که بعد تدريجاً منتشر شد در نيای اسلام

س:

19: 22

ج: بلی حمام، دقت می­فرماييد آن وقت دقت البته حمام به يک معنای ديگری بود چون روايت نهی رسول الله عن الحمام صلاة فی الحمام اين در زمان پيغمبر بود، يک اتاقی بود که مثلاً همين خانه پيغمبر که الآن به اصطلاح ضريح ايشان هست آنی که ضريح ايشان است چهارگوش است آنی که خانه ايشان، پهلويش حالت ذوزنقه دارد که دو دو در، دو ضريح بهش هست، يک طرفش مثل مربع است بعد مثلث است تهش، اين­جا يک حالت انباری و حالت يک مثلاً مرکنی بود که غسل می­کردند، حمام­شان در حقيقت اين بود دقت می­کنيد، با آب آن مثلاً می­شستند خودشان را غسل می­کردند و حتی مثلاً فرض کنيد مثلاً عايشه می­گفت سر سال که می­شد پيغمبر غذايي چون رسم­شان بود برای سه صد و شصت مد برای غذای سال می­گذاشتند کنار، تدريجاً از آن بر می­داشتند از گندم بر می­داشتند يعنی مؤنه يک سال سه صد و شصت مد گندم بود چون گندم فصلی بود فصلی که گندم را می­خريدند بعد از آن ور می­داشتند ديگر ادامه می­دادند آن بعدی است، يعنی دهنی اول که قبر رسول الله است آن دوتا بعدی است اين دوتا حالت حمام داشت و الا حمام رسمی که در زمان ائمه ما آمده و نهی از حمام در زمان ائمه ما هم آمده اين­ها در زمان رسول الله وجود نداشت از زمان عمر توسط اسرای ايرانی که به مدينه آمدند در مدينه يواش يواش رسم شد الی آخره حالا اين راجع به اين قسمت ببينيد.

س: استحسان را فقهای اهل سنت خيلی در تعريفش اختلاف دارند

ج: بيشتر الآن اين را قبول کردند،

س: ما حسنه الفقيه می­گويند و يک چيزهای بعضی اصلاً می­گويند همان قياس است

ج: اصطلاح قياس را هم گفتند ليکن آنچه که معروف­تر است در اصطلاح شان در کتب شان می­گويند استحسان يعنی اين، مثالشان همين حمامی است، حالا ما داعی نداريم مثال حمامی، بانک الآن بانک در کشورهای اسلامی راه افتاده، اکثر کشورهای اسلامی بانک دارند نظام بانکی حاکم است آن وقت آمدند حمام را رو فقه درست کردند نشد چون اين بايد اجاره باشد ديگر يا اجاره آب است مثلاً، آبی که مصرف می­کنند مختلف است يا زمان است؟ يکی ده دقيقه در حمام است يکی نيم ساعت آن وقت در اجاره هم بايد مورد اجاره معين باشد اين­جا نامعين بوده آمدند با ضوابط درستش کنند نشد، با ضوابط نشد مثل بانک، آقايون آمدند بانکداری اسلامی با ضوابط درست کنند نشد گير کردند، هی هی يواش يواش يکش را از اين­جا گرفتند يکش از آن­جا گرفتند جعاله گرفتند نمی­دانم فلان گرفتند هی راه­های مختلفی را رفتند که بتوانند اين را جورش بکنند دقت می­کنيد اين­ها يک تفکری هست که ما آنچه که مسلمان­ها از او مثلاً قبول می­کنند و جا می­ افتد اين در حقيقت حکم الهی است آن وقت عبارت مشهوری، متن مشهوری را که در اين جهت دارند عبارتی است که عده­ای­شان به رسول الله نسبت دادند و تصريح هم کردند که به عنوان حديث ثابت نيست کلام خود عبدالله ابن مسعود است ما رآه المسلمون حسنه فهو عند الله حسن، اين عبارتی که از ايشان البته يک دنباله هم دارد در نصب الرايه هم نقل می­کند،

س: مال اقوال را بخوانم سريع چون­که شافعی مخالف بوده شديد هم می­گويد من استحسنه فقد شرع،

ج: به نظرم به ابوحنيفه نسبت،

س: اما ابوحنيفه می­گويد که می­پسنديده و می­گفته احدالقياسين استحسان،

ج: عرض کردم

س: شايد هم مرحوم مظفر در اصول آورده باشد

س: ايشان می­گويد که

ج: بخوانيد

س: جايش را بخوانم بحر

0: 26

که و هو لغتاً اعتماد شئ حسناً سواء کان علماً او جهلاً و لهذا قال شافعی القول بالاستحسان باطل فانه لاينبئ عن اتحاذ مذهب و حجة شرعية فما اقتضته الحجه الشرعيه هو الدين و سواء استحسنه نفسه او ام لا و نسب القول به الی ابی حنيفه،

ج: ببينيد اين­جا ما اين حرف را می­خواهيم بزنيم حرف شافعی را اگر با اين اصطلاحی که من عرض کردم بخواهيم تطبيق بدهيم شافعی می­گويد ما بايد دنبال متون دينی باشد استحسان فرهنگ دينی را ممکن است درست بکند اما متون را درست نمی­کند، اگر ما رآه المسلمون حسن باشد اين می­تواند يک فرهنگ در جامعه اسلامی را درست کند اما اين نمی­تواند حکم شرعی را درست کند دقت کرديد چه می­خواهم، آن عبارتی شافعی را با عبارتی که من می­خواهم چون ما می­خواهيم اين عبارت را يک کمی روش توسعه بدهيم کار بکنيم آن مطلبی را که ما،

س: فرهنگ را جدا کنيم از حکم شرعی

ج: از متون،

س: از متون

ج: بحثی که بود رابطه بين متون و فرهنگ را برقرار کنيم چه جوری می­توانيم از متون، از فرهنگ به متون برسيم يا از متون به فرهنگ برسيم، ما به جاي آن بحثی که اول به آن لغت مطرح کرديم به اين لغت مطرح که اين در کل فقه کارساز است چون ما الآن اين را توضيحاتش را عرض که ما يک جاهايي اين­ها را در حقيقت می­توانيم بگوييم اگر بخواهيم خيلی منصفانه نگاه بکنيم حالت متون بهش، فرهنگ بدهيم و اين باز از فرهنگ به متون رسيدن اين حرف شافعی را اين جور معنی بکنيد، ببينيد بخوانيد عبارت شافعی را،

س: بعداً عبارت مفصل­ترش می­آيد و لی اين­جا می­گويد که

ج: همين عبارتی که خوانديد ببينيد ما اقتضاه الشرع يعنی ببينيد متن چه داريم؟ از متون دينی چه داريم؟ من بپسندم فوقش اين فرهنگ، ما رآه، حرف ابن مسعود هم در حقيقت همين است مارآه المسلمون حسن، خوب دقت کنيد فوقش به جناب آقای عبدالله ابن مسعود گفت که مارآه المسلمون حسن يک فرهنگ فقهی درست می­کند بعد می­گويد اگر رآه المسلمون حسن، هو عندالله می­شود متن دينی، اين عندالله که آمد می­خواهد از فرهنگ تبديل به متنش بکند همين فرهنگ می­شود جزو متون دينی اين عبارتی است که اين­ها به عبدالله ابن مسعود نسبت دادند البته من در بعض کتب ديدم که شافعی قبول دارد استحسان را حالا اين­جا می­گوييد شديد گفته مخالفت کرده، حالا بخوانيد اقوال را می­گويد، اهل سنت از اين­که يک نفر چندتا قول داشته باشد مشکل ندارند نقل می­کنند می­گويد آن اين طور نقل کرده آن آن طور،

س: بعدش می­گويد که و ما اقتضته الحجه الشرعيه هو الدين

ج: و ما اقتضته الحجة الشرعيه يعنی متون می­خواهيم ما به دنبال متون دينی هستيم نه به دنبال استحسان که فرهنگ است فوقش مسلمان­ها پسنديدند اين می­شود يک فرهنگ اجتماعی فوقش اين است ديگر مسلمان­ها هم نظام بانکی را قبول کردند، در جوامع اسلامی جا افتاد نظام بانکی اين نهايتش برويم بالا به قول، مثل سيره متشرعه فوقش می­شود يک فرهنگ دينی، يا فرهنگ مذهبی اگر بين شيعه جا افتاد، اگر بين شيعه جا افتاد می­شود فرهنگ مذهبی، اگر بين مسلمين جا افتاد می­شود فرهنگ دينی، از اين فرهنگ دينی شما می­خواهيد برسيد به متون دينی، يا آيه­ای را يا بگوييد حکم الهی است که در قرآن بوده يا بايد بگوييد، ايشان می­خواهد بگويد نه آنی که ما می­خواهيم يا حجت است اين حجت نيست، فرهنگ دينی نمی­تواند يعنی برای متون دينی را درست بکند بفرماييد،

س: و ايشان می­گويد که و نسب

44: 29

الی ابوحنيفه و عن اصحابه انه احد القياسين و قد حکاه عنه الشافعی و بشرمريسی،

ج: مثلی که مِريسی

س: حنفی­ها حنبلی­ها را گفتند اين­ها مثبت استحسان است اين سه­تا ولی شافعی را گفتند مشهور اين است که مخالف است

ج: من عکسش با ابوحنيفه را عکس بلی و لذا هم گفتم تعجب است که خود ابوحنيفه قائل به قياس است اين هم شبيه قياس است ديگر

س: قال الماوردی

ج: ماوَردی

س: و انکر اصحابه ما حکی الشافعی عنه و نسبه امام الحرمين الی مالک و انکره القرطبی و قال ليس معروفاً من مذهبه، بعد ايشان شروع کردند

ج: ببينيد مثلاً قرطبی خودش مالکی است يکی گفته امام الحرمين شافعی است گفته اين رأی مالکی است، آن­که خودش مالکی است گفته نه اين دروغ است اين اختلاف دارند يعنی اين يکی دوتا نيست، يک مقداری الآن کتب مفصل اهل سنت سر همين است، اين می­گويد مالک اين جوری گفت، آن می­گويد مالک آن جور گفت آن يکی شافعی است، می­گويد مالک اين جوری گفت، اين مالکی می­گويد نه آقا، مالک اين جور، فقيه خودش امام خودش اين جور نگفته بفرماييد،

س: بعدش می­گويد که و قد انکره جمهور حتی قال الشافعی من استحسنه فقد شرع و هی من محاسن کلامه، قال رويانی و معناه ان

ج: رويانی همان شهيد رويانی است که عرض کردم يکی از بزرگان فقهايشان، مرد ملای هم هست انصافاً اين همين بود که عرض کردم يکی دو مرتبه اولين کسی بود که گفت، چون در سال چهار صد و سه خليفه بغداد يک منشوری نوشت که اين­ها دين ندارند، اسماعيلی­ها که در مصر بودند فاطمی­ها اين­ها دروغ می­گويند اولاد امام صادق نيستند و چنين و اين­ها خبيث ملعون فلان تعابيرش هم چاپ شده موجود است، رويانی که از فقهای شافعيه است ايشان اولين کسی است گفت اين­ها ملحد اند اصلاً مسلمان نيستند از آن زمان الی هذا الزمان اين­ها معروف شدند به ملاحده، همين اطراف قائين هم داريم اسماعيلی­ به­شان می­گويند ملاحده، دهات اطراف هنوز

45: 31

می­کرد ملاحده اين اصطلاح ملاحده مال همين رويانی است که گفت اين اسماعيلی­ها اصولاً ملحد اند بعد هم اسماعيلی­ها ترورش کردند شهيد رويانی به همين جهت بهش می­گويند به دست اسماعيليه ترور شد لذا الامام الشهيد بهش می­گويند و راوی معروف کتاب اشعثيان هم همين رويانی است مرحوم سيدراوندی نه قطب، آن سيد فضل الله راوندی از رويانی از آن نسخه بغداد را نقل می­کند اين نسخه­ای است که به اسم کتاب النوادر چاپ شد اين مال سيدراوندی است از همين رويانی نقل می­کند از همين شهيد رويانی اين هم خيلی عجيب است آن هم به نظرم از سهل ابن احمد ديباجی فکر می­کنم نسخه­اش به آن می­رسد نسخه سهل که معروف­ترين نسخه بغداد آن زمان اين نسخه بوده به هر حال از بحث خيلی خارج نشويم اين بحث حالا می­خواهيد بخوانيد

س: قال الرويانی و معناه ان ينسب من جهة نفسه شرعاً غير شرع المصطفی و قال اصحابنا و من شرع فقد کفر فسکت الشافعی عن المقدمه الثانيه لوضوحها اين اولی، و قال الآن ديگر بعد می­رود در عبارتهای که شافعی چه چيزهايي گفته و چه چيزهای ازش فهميده ديگر خيلی طولانی می­شود فقط ايشان خودش در آخر می­گويد که،

س: اين متن کيست؟

س: اين عبارت­های بحرالمحيط زرکشی است،

س: بحرالمحيط

س: بلی

س: زَرَکشی بگوييم يا زَرکشی

ج: سه جور تلفظ شده من هم هنوز ضبط دقيقش را نمی­دانم،

س: زَرکشی چاپ کرده

ج: زَرکشی ظاهراً زَرکشی

س: بعد ايشان خودشان آخر می­گويد بعد اين­ها را يک خرده بحث می­کند، در مورد عبارت شافعی می­گويد و من انکر استحسان من الحنيفيه التحاوی حکاه ابن حزم و اعلم انه اذا حرر المراد بالاستحسان زال التشنيع و ابوحنيفه برئ الی الله تعالی من اثبات حکم بلا حجة، ديگر شروع می­کند بحث از اين­که مفهوم استحسان اصلاً چه است؟ ديگر خيلی

ج: استحسان را حالا اگر بعد بخوانيم به اين معنی اين معنايش اين بود اين­ها از بعد هم نوشته ذيلش همان عبارت عبدالله ابن مسعود است ببينيد اين در حقيقت ما تحليلی که الآن طبق اين تحليلی که الآن اقامه کرديم اين در حقيقت معنايش اين است ما رآه المسلمون حسن، فهو الی الله حسن، يعنی می­خواهد بگويد اگر مطلبی را مسلمان­ها گفتند خوب است صحيح است درست است، همين مطلب عند الله هم صحيح است اين معنايش اين است که اگر چيزی به عنوان فرهنگ اسلامی جا افتاد در جامعه حالا فرهنگ اسلامی به هر شکلی اين را می­توانيم ما به عنوان متن دينی هم تلقی کنيم لذا متون دينی تلقی، اين بحث سر اين است نکته فنی روشن شد آنی که منکر است می­گويد نه آقا فرهنگ اسلامی ربطی به متن دينی ندارد نمی­توانيم متن در بياوريم آنی که مثبت است که می­گويد همين فرض کن مشکل عبارتی چون بحث متن داريم،

س: عذر می­خواهم برعکس اين تعبير که ما رآه المسلمون ناظر به متن نيست ناظر به مفاهيم است می­گويد هر آنچه که در بحثی،

ج: می­دانم حکم است مرادش،

س: چرا آخر می­گويد متن ثابت می­شود

ج: نه می­­خواهيم اين متنی که گفته ما رآه المسلمون اين را معنی کرديم اين عبارت را معنی کرديم

س: معنای اين عبارت

ج: ببينيد معنای اين عبارت خودش چه است؟ حالا برفرض هم عبدالله ابن مسعود اين مطلب را گفته باشد، ببينيد اصلاً مراد عبدالله ابن مسعود اين متن يعنی چه؟ اگر عبدالله ابن مسعود می­خواهد بگويد اگر مسلمان­ها چيزی ديدند حسنه يعنی در فرهنگ جا افتاد اين عندالله هم هست می­گويند عبدالله ابن مسعود با عند الله ارتباط دارد،

س: آخر رواه دارد می­گويد

ج: نه رواه ندارد، خود کلام خودش

س: تقريرهايي که اين­ها دارند اين است ما رواه عبدالله

ج: نه بعد می­گويند خودشان تصريح می­کنند نه تصريح دارند که کلام خودش است

س: بعد گفتند نهايتش روايت را مربوط به ادله اجماع می­شود المسلمون کلهم

ج: خب باشد اجماع، اجماع هم همين طور است، دومی که در فرهنگ دينی هست اجماع است، اجماع هم همين طور است دقت کنيد

س: ببين تعبير رواه دارد حاجی آقا مال شما

ج: نه، تصريح دارند که اين­ها تصريح دارند،

س: ما رواه

ج: بعد می­گويند که نه اين روايت نيست کلام خودش است، بياوريد کتاب نصب الرايه را بياوريد آن هم دارد ديگر

س: مسند احمد روايت در روايت مسند عبدالله

س: يستدل بالسنة بما روی عن عبدالله ابن مسعود

ج: روی عنه بلی

س: مسند عبدالله ابن مسعود اين است قال عن عبدالله ابن مسعود قال ان الله نظر فی قلوب العباد فوضع قلب محمد صلی الله عليه و آله و سلم خير قلوب العباد فاصطفاه لنفسه فابتعثه برسالته، ثم نظر فی قلوب العباد بعد قلب محمد صلی الله عليه و آله و سلم

ج: واضح است کلام خودش است

س: فوجد قلوب اصحابه خير قلوب العباد فجعلهم وزراء نبيه يقاتلون علی دينه، فما رأ المسلمون حسناً فهو عندالله حسن، و مارأوا سيئاً فهو عند الله سيئ،

ج: بعد هم دارد اجماع، اجماع صحابه بر ابوبکر، يک متنی،

س: روايت نيست؟

ج: نه روايت نيست واضح روايت نيست

س: درست است

ج: نه بلا اشکال عرض کردم آن­ها خودشان گفتند اين مطلب را

س: اين متنی که خواندم از مسند احمد بود در مستدرک حاکم ادامه­اش اين­که و قد رأ الصحابة جميعاً ان يستخلفوا ابوبکر هذا حديث صحيح الاسناد

ج: تا

س: جالب اين است که از ابن حزم نقل شده که ايشان می­گويد اين­که معلوم نيست مسند به رسول الله نيست،

ج: بلی خوب بلا اشکال

س: بعدش

ج: می­گويد سقيفه را تأييد می­کند می­گويد خداوند نگاه کرد صحابه انتخاب اين هم کار خوبی است ما رآه المسلمون حسن فهو عند الله حسن، دقت کرديد سؤال اساسی در اين­جا اين است البته من نمی­دانم حالا واقعاً هم عبدالله ابن مسعود چه گفته؟ چون عبدالله ابن مسعود يک شخصيت علمی در دنيای اسلام نيست خود سنی­ها ديدم نوشتند که عبدالله ابن مسعود يفسر فی الاسلام يعنی خارج از چارچوب قرائت و اين­ها يا چهارتا روايتی که از پيغمبر نقل کند ديگر شخصيتی مثل عبدالله ابن عباس نيست يک شخصيت علمی نيست، اصولاً در مکه چوپان بوده می­گويد پيغمبر با ابوبکر رد شدند و يک بزی ديدند شيرش را گرفتند ايشان ايمان می­آورد يک کرامتی از پيغمبر و ايشان چون بعد آمده مدينه و نمی­دانم مثلی که پدرش نبوده مادرش زياد خانه پيغمبر می­رفته جزو اهل البيت می­گفتند هو من اهل البيت چون زياد داخل خانه رفت و آمد داشته عبدالله ابن مسعود و ادعا می­کند هفتاد سوره را من از زبان رسول الله شنيدم به گوش خودم شنيدم و يک مقدار هم او را در، و خود اين عبدالله باز با عثمان درگيری دارد اين زمان عمر رفت کوفه، با عثمان درگيری تا آخرش هم که فوت کرد بی­چاره و کتک خورد و حالا به هر حال محروميت­های که زمان عثمان کشيد حالا من بحثهم اين است يک بحث اين­که گفتم متن مرادم اين است آن مطلبی را که عبدالله ابن مسعود گفته خب ظاهرش اين طور است که اين­ها گفتند، چون اين مقدمات نظر الی قلوب اصحابه، ليکن اين نظر الی قلوب اصحاب محمد و ما رآه المسلمون حسن اين دو جور می­شود معنی کرد، يک، آن ما را موصول که مای موصوله است که حکم است آن را بگوييم فهو عند الله حسن، يعنی مثلاً وجوب، استحباب، جواز، صحت، فساد، مثلاً صحت معاملات بانکی رآه مسلمون حسن، فهو عند الله اين صحت عندالله هم حکم ثابت است يعنی از به اصطلاح فرهنگ دينی می­رسيم به متن دينی عندالله که گفت، خب اين سؤال اساسش اين است که جناب عبدالله ابن مسعود از آن عندالله از کجا خبر دارد؟ خبر عندالله و لذا هم اگر اشکالی دارند سر همين جهت است که اين نمی­شود کفايت بکند تو از کجا از عندالله خبر داری، فهو عند الله حسن يعنی چه؟ مگر اين­که عبدالله ابن مسعود چيز ديگری مرادش بوده، ما رأه المسلمون حسن فهو يعنی با قيد رآه المسلمون حسن، نه حکم، يعنی تا وقتی که مسلمان­ها او را حسن می­بينند عند الله، و حسن عند الله بعنوان اتفاق مسلمان­ها اين می­شود احکام ولايي که احکام متغير هستند اصلاً اگر اين جور، اصلاً اين­ها نفهميدند اين معنی را روشن شد چه می­خواهم،

س: بلی

س: معناي دوم بيشتر

س: اين بيشتر

ج: عندالله حسن به عنوان انه عند المسلمين حسن، لذا بعيد نيست که عبدالله ابن مسعود مثلاً اين­که می­گويد نظر فی قلوب يعنی می­خواهد بگويد عمرو و ابوبکر اتفاق مسلمان­ها بود، اين عندالله حسن حسن به عنوان اتفاق، اما عثمان مورد اتفاق نبود سر و صدا شد زمانش اين ديگر حسن نيست خودش هم مخالفت کرد دقت کنيد،

س: کاری به احکام خمسه ندارد

س: ايده­ای که ما رآه المسلمون

ج: فهو دقت چون ما عرض کرديم در متن چندتا بحث است اين بحثی که ما در متن می­کنيم اختصاص به روايات ما ندارد،

س: موضوع را با صله­اش بگيريم

ج: نه، روشن شد آن وقت اين چه می­شود می­شود احکام ولايي الآن حاکم مجلس شوری تشخيص داد اين حکم منفعت است، خيلی خوب اين حسن به اين قيد حسن للمسلمين

س: ريشه ندارد که حالا ابن مسعود قرار شده ديگر روايت ريشه ندارد ديگر

ج: نه، يعنی اين شايد نظرش اين بود آن وقت اگر عوض شد شرائط زمانی عوض شد مسلمان­ها چيز ديگری ديدند باز اين هم به عنوان يعنی فهو عند الله حسن، نه عندالله به معنای حکم واقعی،

س: حديث خوبی است اما حيف که اين حديث نيست

ج: و حيف که آن­ها قبول ندارند بلی دقت کرديد اصلاً من اين را برای چه می­گويم برای اين­که ذهن باز بشود که ما ممکن است در يک متن فقهی، اصلاً متن حديثی ولو حديث هم نباشد دقت می­کنيد آن اشکال چه شد؟ اصل مطلب ما اول مطرح کرديم مسأله بطن حديث، و فتوی حالا مثلاً خود اجماع ما بهترين حرفی که در باب اجماع می­توانيم بزنيم بگوييم مثلاً اجماع فرهنگ اسلامی است اين­که علماء جمع شدند يک فتوايي را دادند اجماع، اشکال کسانی که اشکال می­کنند اين است فرض کنيد اين فرهنگ اسلامی داشتيم اين فرهنگ چه ملازمه­ای با به اصطلاح متون دينی دارد رابطه­ای ندارد با متون دينی، خوب است حرف بدی نيست در يک، اما اين­که از اين بتوانيم کشف متون دينی بکنيم نمی­توانيم از فرهنگ اسلامی نمی­شود، البته اهل سنت اشکالات متعدد دارند بعضی­هايشان اصلاً محقق نمی­شود و فلان، در اين مطلب مثلاً فرض کن ظاهری­ها با ما هستند اصلاً ظاهری­ها هم اجماع را حجت نمی­دانند خود اخباری­های ما هم يکی از اشکالات اساسی­شان عدم حجيت است چون ظاهری­ها می­گويند الآن علماء جمع شدند اتفاق بکنند چه فايده­ای دارد باش متن دينی را نمی­توانيم در بياوريم دقت کنيد، ظاهری­ها می­گويند بلی اگر اين اجماع اجماع صحابه بود چرا، اجماع صحابه ازش متن دينی در می­آيد چون صحابه عن رسول الله گرفتند اگر اتفاق داشتند پس نظر خودشان نيست نظر رسول الله است ببينيد يعنی اين مسأله در واقعش اين جور شد واقع اين مسأله اين جور شد که شما از يک فرهنگ دينی چطور می­توانيد به يک متن دينی برسيد عمده­اش اين است به متون دينی برسيد حالا در اين­جا فرهنگ مذهبی ما آمد يعنی در بين علمای شيعه گفتند آقا اجماع به يک نحوی باشد که حاوی قول معصوم باشد از آن کشف می­توانيم بکنيم، اگر ثابت بشود که در اين اجماع کلامی، دقت کرديد شبيه آن­که گفت عن رسول الله،

س: اهل اماميه که می­گويند کاشف از سنت را ما می­دانيم اجماع بگوييم

ج: کاشف از قول معصوم است قول معصوم دقت کرديد ما کاشف از قول معصوم بدانيم آن وقت اين می­شود بيشتر چه؟ می­شود فرهنگ مذهبی يعنی در شيعه و لذا بعضی­ها احتمال دادند عرض کردم چندبار مثلاً در کتاب موطأ مالک زياد دارد و وجدت اهل العلم بولدی هذا يقولون کذا و اهل العلم بولدی هذا يقولون کذا گفتند مالک وقتی نقل می­کند از علمای مدينه امام صادق درش هست، غير از اجماعی که حالا ماها داريم اهل زيديه آن ببينيد بحث سر انتقال از فرهنگ به متون است اين را اگر ما در فقه بياوريم اصلاً چهر عوض می­شود زيديه مثلاً اجماع العتره دارند اگر بگوييم عبارت­شان دقيق باشد اجماع العتره شامل امام معصوم هم می­شود، ممکن است شما از اجماعاتی که علامه ادعا می­کند قول امام معصوم اما از اين اجماع در موطأ در بيايد مثلاً من باب مثال، اگر بنا به اين بگذاريم که ايشان دقيق نقل کرده عرض کردم من دارم يک دورش را هم دارم، سه جلدی است چند تا حالا دو سه دوره من ديدم يعنی دو سه نفر نوشتند اجماعاتی را که مالک در موطأ دارد اين­ها را کلاً جمع کرديم سه صد و يک مورد است

س: با اين مبنای شما يک نقض روش نقل ديگری در می­آيد

ج: دقت کرديد اين ببينيد چه شد الآن؟

س: اين­ها نقل معناست نه نقلی

ج: اين يک حالت، آن وقت بنابراين مثلاً همين مطلبی را که الآن علمای ما دارند که اگر روايتی ضعيف باشد عمل اصحاب باشد اين حجت است اين در حقيقت می­توانيم اين اختلاف را به اين شکل بياوريم روايت ضعيف با عمل اصحاب فرهنگ است فرهنگ مذهبی است از اين فرهنگ مذهبی می­توانيم متن دينی را هم ثابت کنيم؟ آقای خويي می­گويد نه،

س: ولی اغلب می­گويند آری،

ج: دقت کرديد اگر الآن بحث را عوض، خيلی راحت شد ديگر يعنی مباحث فقه را کلاً به يک شکل ديگری الآن مطرح کرديم اين ارزشش و البته اين هست، اگر يک نفر فقيه گفت اين ارزش فرهنگ شدن ندارد اين حالا يک رأی حجت برای خودش، اما اگر آمد فقهای شيعه گفتند يا يک مسأله ادعای اجماع شد آيا می­توانيم از اين اجماع کشف متون دينی بکنيم؟ اين مشکل کار اين­جاست ما اجماعاتی را که الآن داريم خب در زمان­های مختلف يکی اجماعات سيدمرتضی است، می­توانيم از آن اجماعات شيخ طوسی در خلاف است اجماعی که الآن در کتب اخير ما نسبتاً جای بيشتری دارد اجماعات علامه در کتبش است

س: من يک نتيجه گيری بکنم،

ج: بفرماييد

س: يعنی شما در واقع می­خواهيد بگوييد قبلاً ­ها تا به حالا اصلاً علمای ما بيشتر برای اين­که يک روايت ضعيف را با اجماعات و اين­ها يا با نمی­دانم شهرت و اين­ها هم درست می­کرديد شما يک چيز ديگر هم می­شود درست کرد خود روايت را اصلاً، ولو اقوالی هم نداشته باشند همين قدر قول­شان به صورت يعنی روايتی نداشته باشند روايت ضعيف،

ج: آن هم بحثی است ديگر

س: روايت ضعيف هم نداشته باشيم، ما از خود اين

ج: حالا ببينيد مثلاً الآن در مواردی در کتاب علامه ادعای اجماع شده من باب مثال وقتی نگاه می­کنيم می­بينيم ما عرض کرديم اجماعات علامه را کاملاً می­توانيم ريشه­يابی کنيم، اجماعات ايشان در مسائلی است که خيلی از، نه در فقط، در خيلی­هايش در مسائلی است که نص نداريم، آن مسأله الآن بعينها در کتاب مبسوط موجود است مبسوط شيخ، مبسوط شيخ يک کتاب تفريعی است از زمان شيخ به بعد غالباً مورد قبول اصحاب بوده، پس اين اجماع بخواهد کشف قول امام بکند خيلی ضعيف است اين اجماع می­تواند کشف از دويست و پنجاه سال بکند اين به عنوان يک فرهنگی دينی است که نمی­تواند ما را به متون، اما گاه­گاهی می­تواند آن­جا يک کمی با مشکل مثلاً علامه ادعای اجماع می­کند لايحوز بيع النجس اجماعاً فرض کنيم مرحوم صدوق چنين مسأله را اصلاً ندارد چرا؟ چون در روايات نيست آن وقت ما بر می­گرديم به سابقه اين مسأله، در ميان اهل سنت می­خواهيد بياوريد کتاب مجموع نووی را دوتا از نجس­ها را روايت دارند اهل سنت، يکی خمر است يکی چيز ديگر است ميته است چه است؟

س: خوب است که شما هم تفصيلی را که در بحث همان اجماع متقدمين يا شهرت متقدمين

ج: عين بحثی الآن داريم می­کنيم ديگر الآن هم،

س: تقسيم کن

ج: دقت کرديد بحث سر اين قسمت است ببينيد ما الآن در ميان اهل سنت که داريم دوتا از نجس­ها را روايت کردند بقيه را قياس کردند تصريح می­کنند که بقيه قياس، در روايات ما هم نيامده رواياتی که الآن موجود داريم نيامده لذا صدوق هم ندارد خيلی راحت، قياسش هم مجموع نووی، بحث لايجوز بيع النجس را بياوريد بيع نجس را

س: و ردعی هم نشده

ج: اصلاً بحثی نشده که ردعی بشود

س: اين همين کلمات­شان که قياس کردند و اين­ها معلوم است که يک به قول شما يک فرهنگ عمومی بوده آن موقع

ج: چون قياس پيش شان فرهنگ است قابل قبول است

س: بعد هم هيچ، از اين ور هم هيچ موضوعی

ج: از روايات ما نه در روايات ما نه اصلاً متعرضش نشده درست شد شيخ مفيد در مقنعه دارد لايجوز بيع نجس، شيخ طوسی هم در نهايه دارد که اين دوتا متأثر به روايات است، خب طبعاً ممکن است عده­ای بگويند چون اين دوتا در بغداد نوشته شده و بغداد محيط اهل سنت بوده شايد متأثر به همان قياس اهل سنت باشد، بعد از شيخ طوسی هم اصحاب قبول کردند علامه هم ادعای اجماع کردند، حالا درست شد تا اين­جا، تا اين­جا درست يعنی ما اصلاً ما آمديم گفتيم از اين فرهنگ دينی يا از اين فرهنگ مذهبی نتوانستيم به متون دينی برسيم، حالا مشکل سر چه است؟ علامه قرن هشتم در قرن دهم کتاب تحف العقول در دنيای ما آمد که اسمش هم قبلاً نبود در کتاب تحف العقول در بحث معايش العباد دارد و لايجوز بيع النجس،

س: بلی

ج: بالاتر و لاهبته و لا امساکه لذا آقای خويي می­گويد اين روايت

س: موضوعات و مصاديق نجس داشتيم خوب

ج: موضوعات بلی بحث ندارد موضوعات اصلاً کل نجس، آن وقت در اين­جا در تحف العقول دارد و لا امساکه نجس هم نمی­شود نگهداشت حتی که آقای خويي می­گويند ديگر مخالف اجماع اصحاب است، يعنی مثلاً شما يک استکان يا ليوان بول در اتاق است نگه می­داری اين لايجوز، البته الآن دنيا فرهنگ جديد هم تعيين می­کنند انصافاً در بهداشت جديد ديد خون و بول و اين جور چيزها را نگه نمی­دارند انصافاً،

س: سگ که می­گويد منزل باشد

ج: آن سگ چون پاگ می­دانند جديدی­ها و الا نجس بدانند مثل خون و بول و اين­ها را نگه نمی­دارند

س:

42: 50

لايجوز

ج: بلی اهل سنت چون می­گويند که ان الملائکة لاتدخل بيتاً فيه کلب اگر می­خواستند از آن ور هم می­گفتند آن شب عرض کردم، انتفاع به سگ جايز است برای سگی که نگهبان خانه باشد اتاق خاص قرار می­دادند در اتاق خودشان وارد، جمع کردند بين امرين هم انتفاع بهش بکند هم در اتاقشان نباشد امروزی­ها ديگر اين کار را نمی­کنند در اتاق­شان هم می­آورند دقت فرموديد دقت کنيد،

س: چيز را آوردم

ج: مجموع

س: قال المصنف الاعيان ضربان نجس و طاهر فاما النجس فعلی ضربين فی نفسه و نجس بملاقات، ببخشيد و نجس لملاقات النجاسه اما النجس فی نفسه فلايجوز بيعه و ذلک مثل الکلب و الخنزير و الخمر و السجين و اشبه ذلک من النجاسات و الاصل فيه ما روی جابر رضی الله عنه ان رسول الله صلی الله عليه و آله و سلم قال ان الله تعالی حرم بيع الخمر و الميتة و الخنزير و الاثنام

س: مصاديق­شان است

س: و روی ابومسعود بدری و ابوهريره ان رسول الله صلی الله عليه و آله و سلم نهی عن ثمن الکلب فنص علی الکلب و الخنزير و الخمر و الميته و قسنا عليها سائر الاعيان النجسه

ج: ديديد

س: آن وقت شرح ديگر شروع می­کند

س: عبارت اصل معذره

س: اصل معذره

ج: اصل معذره، سرجين به اصطلاح

س: يک روايت ديگر ثمن العذر سحت،

ج: سحت يعنی حرام، سرجين شايد مرادش هم

19: 52

اين اصل عبارتی به اصطلاح مهذب بود مال ابواسحاق شيرازی آن وقت مجموع شرحش، حالا می­خواهيد شرحش را هم بخوانيد ديگر روشن شد پس مطلب اين بود که دو سه مورد نجس بود، حالا آن اثبات نجاست همه با آن ادله تعابير می­شود کرد يا نه؟ آن بحث ديگری آن وقت اين دو سه مورد را قياس کردند مطلق نجس را گفتند لايجوز بيعه،

س: قياس خون بوده

ج: بلی آقا

س: قياس خون بوده

ج: اما در روايات ما نيامده اين مطلب بيع النجس لايجوز، و لذا هم صدوق نياورده، از آن ور هم اصحاب قائل به قياس نبودند لايجوز بيع الميته را داشتند اما نمی­گفتند لايجوز بيع النجس چون قائل به قياس نبودند اين­که تعميم بدهند به مطلق نجس اين کار را هم نکردند روشن شد چه می­خواهم عرض کنم، اما ما ببينيد ما اگر و کلام علامه کلامه علامه را هم حمل کرديم بر يک فرهنگ مذهبی ادعای اجماع، اگر ما بوديم می­گفتيم آقا اين با متن تناسبی ندارد اثبات، اما بعد از مثلاً صد و پنجاه سال بعد از علامه اين کتاب تحف العقول را از شام آوردند که پيش نسيریها بود آوردند در حوزه­های ما در اين­جا به عنوان روايت از امام صادق لايجوز بيع النجس و لاهبته و لا امساکه و لا عاريته خيلی عجيب است، آيا اين نشانه اين است که مرحوم شيخ مفيد و شيخ طوسی اين روايت را مطلع بودند،

س: يا فقط فرهنگ را حکايت کردند

ج: شيخ طوسی و شيخ مفيد که فتوی دادند حالا آن اجماع را نقل نکردند بعد از شيخ طوسی اين مطلب جا افتاد بين اصحاب شبيه همين قياسی که شما فرموديد روشن شد بين اصحاب جا افتاد و علامه هم ادعای اجماع کرد، ما اجماع را يا عمل اصحاب را ببينيد اين مراتبی که هست يا مثلاً همان قياس را، ببينيد مثلاً استحسان را استحسان را فرهنگ دينی يعنی قبول کردند به اين معنی که آيا ما رآه المسلمون حسن اين عند الله حکم دارد می­شود متن، يا نه مراد اين نيست اصلاً مراد چيز ديگری است که الآن توضيح دادم همين يک قاعده که الآن روشن، خب اين جا ممکن است شما بگوييد آقا اين­جا اين­ يکی را می­شود قبول کرد اين فرهنگ را چون معلوم می­شود روايت تحف العقول ريشه دارد، طبعاً به ما نرسيده فعلاً منحصر از کتاب تحف العقول به ما رسيده ليکن من عرض کردم يک تکه­ای از روايت هم در دعائم الاسلام آمده، يک تکه­ای بيشتر از روايت هم در فقه الرضا آمده اين يک قسمتش هم در مقنع و نهايه آمده، وقتی همه را باهم جمع می­کنيم معلوم می­شود يک ريشه­ای بوده اين مطلب، اين­جا ممکن است شما بگوييد بلی اين فرهنگ دينی می­تواند فرهنگ دينی را اثبات بکند روی اين نکته، نه هر جايي که علامه، نمی­دانم روشن شد

س: بلی

س: نادر است

ج: اما فتوی دادند دوتا از فقهای بزرگ ما، اين­جا را می­توانيم

س: از خلاف بخوانم شيخ در خلاف فرموده که مسأله لايجوز بيع الخمر و به قال الشافعی و قال ابوحنيفه يجوز ان يؤکل ذمياً،

ج: يُوَکِل

س: يوَکِل ذمياً ببيعها بعد ايشان می­گويد دليلنا اجماع الفرقه

ج: ببينيد ادعای اجماع می­کند البته ما گفتيم اجماعات ايشان احتمالاً بر گرده به فقه الرضا يعنی در بغداد جا افتاده،

س: حاجی­آقا متنی متن

س: علامه صاف می­گويد اجماع الفرقه

ج: بلی علامه

س: متن ادعای اجماع، معاقد اجماع برايمان مهم است اگر گفت اجمع الفقهاء يک موقع است می­گويد عمل الاصحاب عمل اصحاب با فرهنگ عمومی می­سازد،

ج: نه اجماع هم، فتوی چرا

س: اجماع فقهاء با فرهنگ عمومی نمی­سازد

ج: فرهنگ است چرا

س: قول و استدلالی اجتهادی­شان است

ج: چرا، استدلال کرده باشد تلقی است تبنی است استدلال کرده، ارزش استدلال پيدا می­کند تا به نص و روايت و آيه و روايت نرسد نمی­شود کاری کرد، هی ديديد عبارت که شافعی گفت تا حجت نباشد تا حجت نباشد اين­ها اشاره به اين مطلب است يعنی اين­ها فوقش برای شما فرهنگ درست می­کند به درد متون دينی نمی­خورد

س: بلی

س: بعد جسارت در خلاف شيخ ظاهراً تنها مسأله­ای مستقيمی که برای چيز، اين مصداق­ها را آورده سرجين مايؤکل لحمه يجوز بيعه، زيت نجس يجوز

ج: آن که گفته نجس است

س: بلی، بعد شئ من المَسوخ

ج: مُسوخ، نه اول که نجس است را خوانديد

س: اما اين­که ايشان گفتند،

ج: بيع الخمر را گفت

س: خمر بلی اما در ذيل مثلاً بيع الکلاب را دارند يعنی مصداق

ج: در نهايه بيع نجس است، در

3: 57

و مقنعه شيخ مفيد

س: بلی عرضم اين است

ج: آن وقت معلوم شد چرا چرا چيز نياورده چرا صدوق نياورده؟ چون متن روايت نبوده

س: اما در تذکره هم که فرموديد

ج: بلی

س: تذکره يشترط فی، مسأله هشتم جلد ده

ج: به نظرم در مختلف هم دارد به نظرم

س: يشترط فی المعقود عليه الطهارة الاصليه فلاتضر نجاسة العارضه و لو باع نجس العين، کالخمر و الميته و الخنزير لم يصح اجماعاً

ج: اين اجماع اين اجماع را دقت کرديد، ما اولين کسانی خب اين چه جور، آقايون می­آيند اشکال می­کنند چرا صدوق نگفت، چطور اجماعی است که صدوق نگفته، روشن شد صدوق چرا نگفته؟ چون متن روايت پيشش نبوده، شيخ و مرحوم شيخ مفيد معلوم می­شود اين روايت اصل داشته چون قطعات روايت در کتاب فقه الرضا آمده قطعه­ای از روايت حتی در کتاب دعائم الاسلام يک تکه­اش را نقل می­کند می­گويد هذا قول جامع من جعفر ابن محمد اين تعبير را می­خواهی بياور در دعائم الاسلام و هذا قول جامع من جعفر، خيلی لطيف است عبارت تحف العقول را می­آورد بعد به عنوان يک قول جامع، که شيخ طوسی همين روايت تحف العقول را به عنوان يک قاعده عامه اول مکاسب می­آورد اصلاً به عنوان قاعده عامه همين تعبير را دعائم الاسلام هم دارد، خيلی عجيب است

س: صدوق نياورد چرا؟ چون سند بهش نداشته

ج: نداشته نبوده روايت نديده

س: عده­ای اما چون سند بهش نداشته

ج: يا سند نداشته يا قبول نداشته يا مشايخ قم قبول نکردند اين روايت به طولانی را قبول نکردند آن وقت فقه الرضا رو قواعد شايد قبولش کرده، فقه الرضا گفته پنج شش سطرش را آورده، در کتاب فقه الرضا پنج شش سطر روايت آمده اما در کتاب دعائم الاسلام شايد دو سه سطرش کمتر آمده، و هذا قول جامع من جعفر ابن محمد حالا تعبيرش اين است قول جامع يادم هست اما در فقه الرضا در ابواب در ابواب مکاسب است فکر می­کنم، شما بياوريد جامع، اين مثال­ها

س: تعبيرش

ج: قول جامع آن تکه روايتش را يادم نيست

س: روايت را بنويس قول جامع

ج: و هذا قول جامع من جعفر ابن محمد يا لجعفر ابن محمد،

س: دعائم دارد و هذا من قول جعفر ابن محمد قول جامع لهذا المعنی

ج: بخوانيد متن روايتش را بخوانيد بالايش

س: بگذار ببينم همين هست

ج: همين است چرا،

س: بلی می­فرمايد که عن جعفر ابن محمد الحلال من البيوع کل ما هو حلال من المأکول و المشروب و غير ذلک مماهو قيام الناس الصلاح و مباح لهم، الانتفاع به و ماکان محرماً اصله منهياً عنه لم يجوز بيعه و لاشرائه، و هذا من قول جعفر ابن محمد،

ج: اين عين عبارت تحف العقول است که حلال و حرام را معيار بيع قرار می­دهد

س: بلی

ج: بعد می­گويد و هذا قول جامع اين مقدار را ايشان نقل کرده بقيه­اش را نقل نکرده، در فقه الرضا نه بيش از اين مقدار است، هفت هشت پنج شش سطر است اين دو سه سطر است آن­جا بيشتر نقل کرده حالا به هر حال اين­جا ببينيد احتمال دارد که از فرهنگ به متون منتقل بشويد، روشن شد چه می­خواهم بگويم، اما اگر ما الآن آقايون ما همه اشکال می­کنند که اين دعوای اجماع علامه است فايده ندارد يک عده دعوای اجماع علامه را کلاً قبول می­کنند يک عده هم کلاً قبول نمی­کنند روشن شد که،

س: فقه الرضا سه سطر و خرده­ای است

ج: بخوانيد

س: و کل امر يکون فيه الفساد مما قد نهی عنه من جهة اکله و شربه و لبسه و نکاحه و امساکله لوجه الفساد مما قد نهی عنه مثل ميته و الدم و لحم الخنزير و الرباء و جميع الفواحش و لحوم السباع و الخمر و ما اشبه ذلک فحرام ضار بالجسم و فساد لمغز،

ج: اين روايت بلی اين عبارت دعائم اين معلوم می­شود تحف العقول اصل داشته، حالا چرا اصحاب مثلاً درش امساک بوده امساک نجس گير کردند قبول نکردند و يک روايت عجيبی هم هست اين روايت تحف العقول جزء عجايب است منحصر به فرد است اصلاً، بيست و پنج، چهار مورد درآمد را نوشته، مثلی الآن در دنيای اقتصاد همين هست ديگر منابع درآمد را چهارتا پنج­تا می­کنند مثلاً خدمات و کارگری و کارمندی و اين طوری ايشان چهارتا منبع درآمد نوشته بيست و پنج­تا هم هزينه نوشته ليکن چون در شيخ انصاری در مکاسب، قاطی­اش کرده، صاحب وسائل قاطی کرده لطف روايت کلاً از بين رفته، اصلاً روايت مثل يک کتاب اقتصادی است، الآن اصلاً يک بحث اقتصادی است خيلی بحث لطيفی هم هست متن روايت، حالا شايد گفتند اين متن مثلاً نمی­خواهم الآن ما اين متن منحصر است هيچ متن ديگر مثل اين نداريم چهار مورد درآمد بيست و پنج مورد هزينه، يکی دوتا اما اين بحث بحث لطيفی است اين را اگر بتوانيم ما پی­گيری بکنيم خيلی لطيف است

س: می­پذيريد آن موقع که

ج: بعضش شايد، مشکل است مشکل اين است که اگر با فرهنگ شد،

س:

15: 2: 1

ج: نه می­خواهم اين را بگويم ممکن است فی الجمله قبول کنيم به لفظش قبول نکنيم تمسک به اطلاقات و خصوصياتش نکنيم مثلاً قاعده طهارت را قبول بکنيم اما اين­که شامل شبهات حکميه بشود نه، چون قاعده­­ای،

س: پس حرف

28: 2: 1

ج: نه دقت کرديد چه شد؟ چون اگر بنا بشود متن ما کل شئ نظيف حتی تعلم انه قذر باشد

س: بلی

ج: اين شبهه دارد که فقط به موضوعات خارجی بخورد به شبهات حکميه نخورد، قذر و نظيف، اما در عبارت فقهاء کل شئ طاهر حتی تعلم انه نجس، اين شبهات حکميه را هم می­گيرد پس اين روح بحث را ما الآن برديم سر اين­ نکته

س: ولی آخرش داريد به اثبات مضمون می­رسيد نه به اثبات متن،

ج: خب می­خواهيم برای همين بگوييم لذا نمی­توانيم تمسک کنيم يعنی تمسک به اين ولو کلمات البته ما الآن عملاً گفتيم چون اصحاب گفتند قبول کرديم اجمالاً چون اصحاب قبول دارند شبهات حکميه را و الا انصافاً در شبهات حکميه مشکل دارد اولاً آن متن ما کاملاً مشکل دارد چون انفرادهای عجيبی دارد خب، آن خيلی مشکل داشت ديگر صدوق شيخ طوسی منفرداً از کتاب نوادر الحکمه منفرداً از کتاب عمار ساباطی، متن منفرد اندر منفرد اندر منفرد، جای ديگر هم نيامده خب اينها همه­اش مشکل درست می­کند ليکن برفرض آن­ها را قبول بکنيم بلی آنی که در کافی آمده کل ماء طاهر نه شئ و لذا احتمال داديم مَی بوده که ماء خوانده، آن را شئ خواندند احتمال دارد لفظ ماء را بد نوشته باشند اگر اين احتمال بيايد که ديگر روايت کلاً ساقط است

س: کل ماء هم نداشتيم، الماء کله داشتيم

ج: به نظرم کل ماء داشتيم

س: نداشتيم

ج: نداشتيم پس

س: کل ماء هم داشتيم

ج: به نظرم داشتيم، در کافی آمده

س: در کافی الماء کله داشتيم

ج: يک جای ديگر شايد داريم،

س: آن يطهر داشتيم کل ماء يطهر

ج: يُطَهِر و لايطهَر

س: آن را داشتيم

ج: آن مال سکونی بود

س: بلی ولی کل ماء نداشتيم

ج: به نظرم من دارم در ذهنم هست الآن کل ماء طاهر هم داريم حالا اگر در کافی نيست مثلاً شايد در تهذيب باشد

س: کتاب شرائط کل ماء طاهر

ج: عرض کردم ديگر حافظه من درست

س: شرايع و کتاب­های چيز

س: بعدی هم کل ماء طاهر است عرض کردم فقيه مشکل که شيخ صدوق تعبيرش کل ماء کتاب­هايش خودش دارد خود شيخ صدوق دارد

ج: البته حافظه ما خراب شده انصافاً

س: روايت است؟

ج: اما گفت سرکه هر قدر خراب باشد از آب ترشتر است بالاخره هنوز به آن درجات نرسيده که آب آب شده باشد من ديدم کل ماء طاهر دارد لذا من اين شبهه را کردم که اين کل شئ نبوده کل ماء بوده اصلاً، در کتابت عربی کل ماء بوده، علل الشرايع سندش را بخوانيد صدوق چه دارد؟

س: در چيز که قال جعفر ابن محمد در من لايحضره الفقيه

ج: نه سند چيز را بخوان،

س: علل الشرايع

ج: نه نه کل ماء در ذهنم بود نه،

س: نه من اشتباه کردم، ببخشيد در علل الشرايع نيست در من لايحضره الفقيه است عذرخواهی می­کنم قال الصادق جعفر ابن محمد عليهما السلام کل ماء طاهر

س: سند نداده پس،

س: بلی

ج: نه سند مرسل است

س: ولی آن روايتی که سند داشته باشد حاجی آقا نداريم

ج: ايشان هم کل شئ طاهر هم داشت

س: حالا ما هم يک مقداری

30: 5: 1

ج: نه کل شئ طاهر داشت، آن هم باز به عنوان مقنع

س: يعنی آنی که روايت سند دارد نيست آنی که فقط دارد به صورت

ج: بلی خب حالا کتاب صدوق مشکل کتاب صدوق عرض کردم احتمال می­دهم عده­ای از اين متونش از کتب زيديه و اين­ها گرفته

س: خواستم بگويم اين آنی

ج: که الآن در اختيار ما نيست احتمال اين دارد

س: کل ماء، کل شئ بوده

ج: احتمال اين دارند ما چون چيزهايي در اين­جا ديديم مرسل که هيچ جا نبوده بعد در کتب زيدی نقل می­کند، اين احتمالاً به هر حال معلوم می­شود که مشايخ قم اين را قبول کردند، آن کل شئ، آن کل ماء طاهر را بخوانيد، يعنی مشايخ قم آن روايت کل شئ نظيف را قبول نکردند،

س: کل ماء طاهر الا ما علمت انه قذر، عين همان است

ج: عين قضيه را هم دارد،

س: فقط الا آورده و آن هم

ج: حتی تعلم بعدش چه دارد

س: همين،

ج: آن وقت اين کل ماء طاهر الا ما علمت انه قذر، در مقنع دارد کل شئ طاهر الا ما علمت، عبارت مقنع را بخوانيد البته به صورت روايت نياورده اولش سه چهارتا مطلب را گفته روی بعد دنبال شئ را آورده،

س: مقنع

ج: مقنع

س: نسخه­های مقنع را اصلاً

ج: مقنع خود صدوق،

س: کل شئ طاهر الا ما علمت انه قذر،

ج: عيناً همان است می­گويم من يک وقتی داشتم نگاه می­کردم عيناً همان متن است يکی ماء است يکی شئ است، دقت کرديد، آن وقت لذا اين شبهه روشن شد چون اين­ها ماء را شايد مَی می­نوشتند مای می­خواندند ماء،

س: مقنع نسخه­های قديمی ندارد؟ و الا می­شد

ج: نمی­دانم دقت من می­خواهم، اين نسخه­های که الآن در اختيارم است دارم می­گويم اين دقت متن را ملاحظه بفرماييد چون در حوزه­های ما نيست، اصلاً تمام اين جلسه، امشب جلسه پنجا و ششم است، پنجا و شش جلسه صحبت کرديم که در اين متون دقت بشود تمام هدف اين بود، ببينيد آن­جا هردو هم مال صدوق است کل ماء طاهر الا ما علمت، کل شئ طاهر الا، عين همان است

س: همان مَی بوده که به صورت نوشته

ج: آن وقت اگر اين­جا آمد شايد در کتاب عمار ساباطی هم بوده مشکل آن­جا هم چون آن هم منفرد است ديگر نقل نکردند مشايخ قم صدوق هم نقل نکرده،

س: نوشته نظيفاً

س: بلی

ج: کل شئ نظيف هم احتمالاً آن باشد، آن وقت لذا اين روايتی که اصلش با اين ترتيب است مقدماتش اين جوری است آن وقت ما هی برويم جلو برويم جلو تا بکشد کل شئ طاهر حتی تعلم اصلاً عوضش بکنيم، بعد نتيجه بگيريم در شبهات حکميه هم جاری می­شود

س: عمار ساباطی را نمی­شود گفت چون اصلاً به ماء نمی­خورد همه­اش رو شئ دارد حرف می­زند از کوز و اين­ها که نجس شده آيا می­شود تطهيرش کرد يا نه؟

ج: نه از ماء،

س: نيست

ج: چرا، چون به نظرم در آن روايتش

س: نه از اولش می­گويد از کوز سئل عن الکوز، سئل عن الکوز و الاناء

ج: بلی می­دانم نه در دنباله­اش يکی هم سؤال غراب است چيز است بازی است که از آب می­خورد منقارش از آب، می­گويد اگر لم تر الدمن لابأس الا اذا رأيت فی منقاره دماً

س: حالا اين روايت را يک لحظه داشته باشی حالا بد نيست

ج: آن طولانی است روايت عمار

س: طولانی است يک صفحه است

ج: يک صفحه است تقريباً به نظرم يک روز اين­جا خوانديم در همين بحث متن، به مناسبت آشنايي با متن کارهايي عمار ساباطی، و احتمالاً بعدش هم فتوای خودش باشد يعنی گفتيم خيلی

س: و عن ماء شربت منه الزجاجه

ج: ببينيد ماء چرا؟

س: توضيح بعدی همه­اش ماء است، و عن ماء يشرب منه عقاب،

س: خب بخوانيد

ج: خب از اولش بخوانيد اين متن کتابی،

س: سؤال روی تطهير و اين­هاست

ج: می­دانم ببينيد

س: بعدش می­شود سؤر کلب و فأره و بعدش ميته­ای که در بئر افتاده،

ج: حالا بخوانيد به خاطر آن ظرافت­های متن که فتاوای خودش است

س: سريع بخوانيد

ج: بلی يک صفحه است باشد برای فردا، ديگر من هم خسته شدم ديگر حالم بهم می­خورد يواش يواش.